

بسم الله الرحمن الرحيم و俾ستخت

حقی نامذ که این فقر که این فقر خاک رای محمد مجید و هدرا الخلق بینی
مدت پدری عالم بفت کشید و زلزلشی کلا پسید که خاست و ایست و پن
خواست که دیگران از این فایده بی آفره هستند اسراب طبیعی اند من نماد و امید
و جواز هست که درین ماحصل از دین که کوهه با دوزن حمر که کواید شریعته غایر شفیر
بعنده که فرا رسی مفهوماند بعد این ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
اعلم بجهود فاعله ایشان صرف ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
پیش ایشان
ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان

را به انتیم سیعه و کوکب سیم راهه اند صلی افضلهم فاما
در نوره است و خلی منیت امتداد نیت حلاله شروع می روی و تقیم خواهد
وزدنی بر کوکب سیعه ستاره و جوزه هر که اسرار ارس و هندی
دستور الهم آن الدحمد صرسن آلم آن الدحمد لمس
که بیعیسی الهم سس الرشد تیحتمد نصیر الرطمه عـ
حـمـدـ سـاـرـ اـوـطـمـ سـمـقـ اـوـطـمـ جـمـعـقـونـ
الله و ایمیان هر کوکب را چهار اسم رسیده بر طبیع ایمه ایمیان که دیم
اول یعنی دوم بادر دستیم طبق و چهارم که دیم نیفهم نه بر قواعد
مقدار هست بر مردمت صرف و رسی هست که در فناها بر کنیت بجهوجی
و ایم ایم که جهاد حرف ایم که حبیب هست بالذوق حبیب می ایم حبیب
پا ایم حبیب حبیب صفر را ایم طبیع طبیع صفر داشته اند که هر
اول یعنی دوم کوای دستیم ایم و چهارم که دیم ایم که حبیب که
و همان حرف ایم ایم که حبیب صفر پر که دیم ایم که حبیب

مختصر بخشی از فناهنگ که در صفحه از صفات جفر عاج داغ است پچان
بولاء بعد حسره بجهه مبتلی هرچه بفاعدگه که مثلاً نتیجه درسته نمی‌شود
پس از آن طبقه مخفوس اعده دیگر است فناهنگ هرچه بردغفت نورانی بلطفه
که بتواند سبعة دهند بجز طرق افتاده که کوکی را در حروف بررسد این از
فصل و ترا مرتخی شمس زهره عطاء زهر

شیوه اند که کوکی سببه سیاره اند ربعی سعد بعنی خس و بیکی مرتخی نشانه
درست است خاصه این سه دفعه که فوشی اند سواده نام درند
وقت که در حضیض اند و با خرق اند و باور بهو طنده با درد بالند با متفاوت
خی اند و اثر نکوت در این خاکه سواده و این همان خانی هنگ مرکز و
نکوت اند سواده درند و هنگ مرکز در جو لند خلاص نکوت از این
ظاهر سواده و عطیله مرتخی است ب بعد خس نیزین همچوی که هر که در جهه
خودند پنهان دوچند باید میرف اند خلاص سواده درند و کا هر زید
آنند و بین خصل اند و مکلف اند نکوت درند و ازین معمول است که کام
دان

که تمر در طریقه دعوی است اصله کاره سیمکو میخوند بیدل که پنهان بگیری
آنها که سمه این اند نکوت اند در این دیگر نیش همیش است که پونه معاویت نیز
علیست بر نکوت این این نکه سه دین که همه اند در یکی همیش اند
ام در این خاکه پونه نکوت این این خاکه بر سعاده این این است زیست
نمیگیری که همه اند و سیمکو همچوی که معاویت تمام در این خاکه اند
معاویت نورانی در این خاکه این دیگر نیست روزی همچوی که معاویت
امد و عطا تو که همچوی است با هر کدام ازین دفعه بپیده اسکنده مرتخی
این در مراده در سعادت و نکوت و در قدر خفیت از هم سواده در این
نکوت و ازین حسب مرتخی که اند و عقده این رس و ذنب نیز اند
در سعادت و نکوت ولیکن رس و اسود و ذنب سوکو که همه اند پر که
در اول از مفعه این فرقانی در حروف فرقانی فرقانی من حسب این
بکوکی اند کوره قسم اند و مجموع متعلقی بشر خواهی این پنجه هر که
که همچوی رس اعظم هم اند و نکوت اند کوکسی در قدر که که همچوی رس اعظم

نفیش بید کو که سعادت نیم میدار نزدیک سعد باشد که وفور چن صنایع که در نزد
نحوت این کذت که به لغفت آند و آنچه مجموع ان مر را ... دسم اکثر تاریخ در شرف
هر یک روز که اکب هم بجهه متفضن ان سعادت است و اکبر در غفران این که اکب نزد
لکه نشت در کاخ امیر اکبر بزمیشند میگوست فتاوی ایوان میتوان لکه نشت در روزین نزد
از همه اشرف در عدالت در محل حقیقت که خود هم دیگر مردم نزدیک نزد
ایران اکب نشست شده و چنانی در هنر فوشنگاران بنظر داشت که امیر
بیارف پیوه است و اکبر این در فتوحه سعادت بیک روزن که اکب مجموع حروف نهاد
در روزن اینکه از همین روز بعده که خود هم دیگر مردم نزدیک نزد
ایران اینکه از همین روز بعده که خواه در این روزن این پیوه اکبر سیاست
چه مجموع دیپه بعد راه حشنه میگشته این که اکب هم بجهه ری یعنی پیوه اکبر سیاست
آن پیغامی بعد ازین کرد و فوراً هم دیگر اینکه هر سعادت مندی که سعادت در ریاض
کند در ریاض هنر قدر اول روز که نمیتوان نسبت در طریقہ عرض
بنابرآند درین اوقات سعد بیک فوئیس همینه اول ماه همینه بار و نسبت
که اکبر فوجه بیله قدرت ... روزه قدر ببعدین به نشیفات پا تدبیت باش
بالا پایه

بسند باشد که از اول روز نماشا ارزش قدم روزه و هشت شب بخدمای محمد که نیوشا
بنابرآند افظار کند و در محل فضیف ببسیاری طیب باوراً همچوی اند که
از عین برآش بوز اند ... هم ای که از خود فات نزدیک مرکب هست مد اوست پیش
چنانچه هر روز نهاد نوبت بخود نمکه محل رساله دست و درین همینه ... که بعد
نوبت بخواهد خواهد بسیار است که هنچه که سنت به شفیع خواهد بود و هر روز نهاد
در هر دشت نیاز را پیش کرده است ... این ...
شیخ ... شیخ ... شیخ ... شیخ ... شیخ ... شیخ ... شیخ ... شیخ ... شیخ ... شیخ ... شیخ ... شیخ ...
مرشب داری ... و ایمان اند که در راد ران لوح موافق سانه و پیش از دریافت بیون
و به نیزه بیک دست این بگذرد لوح باید که روز نماشا که از خود نوبت تمام شوی تا پون
که اکب هم کوره که دیگر کرد هم در هنر که اکبر دست این بگذرد و دست این بروز
در سوادن حیثیت درین ... باید نوشت که نام دست این دست این بجای
کرده شفیع و هر روز علیه و لومی وضع کند درین ... روزه صرفی که بدهان روز
متعلق همینه درین لوح وضع کرده بقدیمی که دیگر بر زدن یافته باشد بمناسبت

اں مقرر درود دا ہم روزانہ عملیت صحیح نہ ہے ہبھے اک مریضہ نسلو کے الواقع ہے۔ اسے
کو مرد و نوحی نصہ کے فلز ختم ہست جس روزہ نقش نامیدہ دریافت ختم اور دست و اہل
کے میسٹر بیسٹ درجہ آتو و کاغذ خطا پی روایت و اکراں ہم نہیں دیکھ سکتے
کہ حوب ہبھے دریافت ختم لوح را بخنہ بھے و بعد روزانہ بخواندن عزمیت ۱۳
مشمول کئے و خرمیت را ہر روز اڑھا و نوبت بخوانند بعد ازاں اسماعیل کے سپتائی
انہیں دکھ کر دہ سند خواند ہبھے در محل روشنی و خورندان زر بخور چڑھتے ہی
کہ بخور دایم ہبھے و دیپی۔ ہر منی دیکھ کر کہ عدو صروف بیم اللہ اکہ تھم و ایم
بعلو سورہ الحمد صرف خواست فناهم و سماوہ۔ کامہ کہ دکھ کر دہ سند
وہ بہ پایی نہ رہی پا یہ خوارندہ اللہ یا اللہ یا مرس یا رحیم یا، یا، یا
سندم یا ظاہر یا مطہر یا قاحص یا نفہر یا ناص یا سمجھ
یا علیم یا حکیم یا حليم یا محیظ یا محسن یا حسین یا حسین
یا فیلم یا حکیم یا بالک یا طبل یا مانع ۲۴ یا مقتطع
یا حق یا معلق یا امامی یا کرام یا علی یا مصلی

۱۰۰ دان درست بُرده رنگه مرح بکشند نه مندست و لفظه صفو زان کشت
در درجه درهم $\frac{۱}{۴}$ در درجه درزدم $\frac{۱}{۲}$ درزدم $\frac{۱}{۴}$ در درجه درزدم $\frac{۱}{۲}$
در درجه درم $\frac{۱}{۴}$ دری درج $\frac{۱}{۲}$ درجه درم $\frac{۱}{۴}$ در درجه درم $\frac{۱}{۲}$ در درجه درم $\frac{۱}{۴}$
علمه دروز متفهم $\frac{۱}{۶}$ دروز ششم $\frac{۱}{۶}$ دروز هشتم $\frac{۱}{۶}$ دروز نهم $\frac{۱}{۶}$ دروز دهم $\frac{۱}{۶}$
در درجه درم $\frac{۱}{۴}$ در درجه درزدم $\frac{۱}{۲}$ درزدم $\frac{۱}{۴}$ در درجه درزدم $\frac{۱}{۲}$ در درجه درزدم $\frac{۱}{۴}$
پاسخ $\frac{۱}{۲}$ پامفع $\frac{۱}{۲}$ باکرم $\frac{۱}{۲}$ با معده $\frac{۱}{۲}$ با معین $\frac{۱}{۲}$
با کامل $\frac{۱}{۲}$ با حاصل $\frac{۱}{۲}$ با قاسم $\frac{۱}{۲}$ با صاف $\frac{۱}{۲}$ با جان $\frac{۱}{۲}$
با سایع $\frac{۱}{۲}$ و با مفع $\frac{۱}{۲}$ با امان $\frac{۱}{۲}$ با بیت خود $\frac{۱}{۲}$ با مبنی $\frac{۱}{۲}$ با
با ضیب $\frac{۱}{۲}$ با امر و سر $\frac{۱}{۲}$ با ناهی $\frac{۱}{۲}$ با کالی $\frac{۱}{۲}$ با معطی $\frac{۱}{۲}$
با سیما $\frac{۱}{۲}$ با اکمل $\frac{۱}{۲}$ با اکرم الکردن $\frac{۱}{۲}$ با امنا $\frac{۱}{۲}$ با کلی $\frac{۱}{۲}$
الخ بدان که الوح $\frac{۱}{۲}$ اکثر رض بدری نوع باید روئیت که نوع روز را دل
در روز دوم $\frac{۱}{۲}$ در روز سیم آتو در روز چهارم $\frac{۱}{۲}$ در روز ششم $\frac{۱}{۲}$
در روز هشتم $\frac{۱}{۲}$ در روز نهم $\frac{۱}{۲}$ در روز دهم $\frac{۱}{۲}$ در روز یازدهم $\frac{۱}{۲}$
با کامل $\frac{۱}{۲}$ با حاصل $\frac{۱}{۲}$ با قاسم $\frac{۱}{۲}$ با صاف $\frac{۱}{۲}$ با جان $\frac{۱}{۲}$
با سایع $\frac{۱}{۲}$ و با مفع $\frac{۱}{۲}$ با امان $\frac{۱}{۲}$ با بیت خود $\frac{۱}{۲}$ با مبنی $\frac{۱}{۲}$ با
با ضیب $\frac{۱}{۲}$ با امر و سر $\frac{۱}{۲}$ با ناهی $\frac{۱}{۲}$ با کالی $\frac{۱}{۲}$ با معطی $\frac{۱}{۲}$
با سیما $\frac{۱}{۲}$ با اکمل $\frac{۱}{۲}$ با اکرم الکردن $\frac{۱}{۲}$ با امنا $\frac{۱}{۲}$ با کلی $\frac{۱}{۲}$
با مصلح $\frac{۱}{۲}$ با معده $\frac{۱}{۲}$ با معمی $\frac{۱}{۲}$ با عاصم $\frac{۱}{۲}$ با ماخن $\frac{۱}{۲}$ با مصلحه $\frac{۱}{۲}$
با عالم $\frac{۱}{۲}$ با معده $\frac{۱}{۲}$ با مطعم $\frac{۱}{۲}$ با مکله $\frac{۱}{۲}$ با عالم $\frac{۱}{۲}$

د بحروف بردیم نه بربن بنج - ہس سم ایل ارجح اضافہ کریم
بنا سندوای کے ملک ہن رذ جملہ ان ملک ایں لوح دیکھ لو جو دیکھا
ہے اش بہر دیم دیکھ بردیم بربن بنج سند - پل ایل اضافہ کریم
سند دیکھ رہ حفتم بردیم دان ۱۷ ہن ہون بحر بردیم
سند ہن سم ایل اضافہ کریم دان ۱۸ دیکھ فہ نہم بردیم
بود بحر بردیم سند ہن ایل اضافہ کریم سان اسند دیکھ عدل صھی بردیم
لشتم دان خ نہ دست از منبع ایمن اپنی لوح ہن دست از منبع اسرا ی
بنج کریم سان سند ہن بحر بردیم دان ہن سم ایل اضافہ کریم
نمیا ایل دیکھ وفق صھی بردیم دان ہون بحر بردیم ه
سند ہن سم ایل اضافہ کریم دان ۱۹ سند دیکھ عدل صھی بردیم
دان ۲۰ سند ہن بحر بردیم سان سند ہن سم ایل اضافہ کریم
حبل طا نسل بود ملک اعظم ہن دیس ملک سنتہ سٹاو اسم دریں ہے
ہست کہ در مرکز واقع استادور تام ای ہمارہ روز الواح را بدیں قاعده

پی کسر فہدا با که کسر دلسته ہے با عبور و نگذہ برلوں مجموع مثل طبقہ کے ۳۴ اعداد دی
و بہ وقیع لمحہ نہ سد فی عددہ بنت کہ رسم را دریج میکر نہ کر دی زیرینہ و تفصیل تیز
کنند و در زمانہ دی ترتیب و مذکورہ نہ کر دی اور ۲۰۰۰ ہیڈ و مجموع اسماں کا ہر جگہ
مقرر بکسر صون دارند و درین عالم روزہ روزہ کر عزمت ان لمحہ را مرکھ رہتا۔
خواہند و در باب پیغمبیر سراج نہ رہنا کہ کچھ کندہ میکرید چو خاماں کیہ دریں
باب اعدہ میت نکر کردہ مرکھوں بیف عده اصح صنایحہ درج کتاب پیغمبیر نہ
ہیڈ و ای پیغمبیر رئیفت نہ رہ جنت بیٹھا۔ بہر ان وصف
مردہ بھت در دل بیں خوریں باب بھل کھوہ بہ طبیان صہب خلدہ
خاہ مرسوف و ملکے لمحہ راجمات الموضع مرکھوں دیکھ بہر ملاں صہب خلدہ
پیغمبیر نہ کرو ہر دلہ نہستن و علیہ اللہ تعالیٰ مسئول روز اول آسمانی عده
بنت و دریں صون کر چنیوں ان نکنست ہیں اول بنت کہ رسم میکر ایں
جنایہ کھوہ سد
والکوں تک عده اسی طرح عرض
اعلیٰ لمحہ نہست کہ عد
ایں لمحہ نہست کہ عد

اکنون آدمیم ہر سر نہست و ان بین نوع سمع
عزمت علیکم پار روح اللہ هر مسخ لمطیع ہے اذ اللوع السرف باعبا بیل باشنا
باعدا سیل باعسا سیل باقیا سیل و بار بجا سیل بحق رہیل کم
الا حکمہ والا حکمہ علیکم خلطنا سیل ان اجیبواد عنی دو
بتو لا الاعوان پھیلوں سن بیش عالمیوس سطیوس یفی الماجی
محبی اللام عظم الله و بحق مالفکہ و موبد کد و بار بکیل نبار الله
میکم و علیکم الجعل الجعل لحیۃ اریۃ الواحہ الها الوحدان بعنی
را و بت بعد درسم اعظم باید خودند که در مرکز لوح است رکم وزیادوں
عزمت موقوف بر قوف موزم صہب وفت هن که در مراد من بزرگ کرد
عده ایم ہر دن قوان الله بخواهد راتا باید که عده زنون و مخفرہ ہر دن بہت
میل و فک لوح یا عصف مرکز لوح یا عصف سامن لوح و نوبت بالذ کم
پار ریت ل بعد درسم خف پار درسم خف معنی و اول مرتب ای مروف
غقوس هن که ان اما اکر سر نہست تجزی و جمل نہست باید عده

باید نہست که ایم کورہ در مرکز ہبہ نہست لی بودہ سید و سخن ایا باید کرد
جنوں که نہست اکنون آدمیم با عوان ای صفحہ و ان لزمه رخنه او سادھ مرتع عدو
بہ رہا یہ درست که ایم اعوان ہر دن کنند بین طرق اول و سطرا علی ہر دستیم
بود و ہوں بحرب بیوم سید چون کھلہ دویں افضلہ کرم
صلح اینکے برداشتیم و ان ۷۴ بود بحرب بیوم آن سید ہیں کھلہ دویں افضلہ
کردیم سید دیکھ و سطح صلح پیر برداشتیم و ان بود چون
برداشتیم سید ہیں ایم دویں افضلہ کرم سید دیکھ و سطح
اسفل برداشتیم بود چون بحرب بیوم ہیں کھلہ دویں افضلہ
کردیم سید و سخنیت ایں لی ہیں نہ متشابه ممکن نہست وسی
ذکر کر کرده ریڑا که ای فیقر الراجحت در دین و ترقیت حضرت باری فتح
از سلسلہ اسد الس عالیس دست لاره درین خلف نہست و کوئی نہست کہ ایں
درین عص مخفرہ ایم بعد سببہ بر صفحہ اور ایقان نہست و امید میدارم کہ لفیض
قابل مساعدة شفیع و ازنا ایلدن کے ناد مصون و محروس نہ مدد نہ رکھ

آن دیوم

اکنون آدمیم ہبہ نہ نیت دان ہیں نوع سر عرفت
 صلیکد پار درج اتفاق ہر المخوا مطیع ہے اما اللوّح السریف باعبا ایل باعشا
 باعدا ایل باعسا اسیل باعبا اسیل و بارجا ایل بحق رئیل که
 الا حکم دالا حکم علیکد خلطها ایل ان اجیبو ادعیتی دا
 بہول لا الاعوان عجمیوں سنبیش عجمیوں سطیوں بیضی الماجتی
 بحق ایس عظم الله و بحق فالفکم و موجد کد و بار نکید بنار الله
 نیکم و علیکم البخل العمل ایل ایل ایل اللوحا الوها الوها الوها داں بعن
 را و نوبت بعد درسم اعظم باید خواند که در مرکز لوح است نکم وزیاد و نہیں
 عرفت موقوف بوقوف مژنم و نہیں و فیت ہن کہ در مراد من بزرگ روز
 عزیزہ ان ہبہ دن تو ان الله بکو اندرا تابا یہ کہ علیک لزق تو عدھورہ ہبہ دن بہی
 مل و نف کو یا عص مرکز لوح یا عص سالم لوح و و نوبت بالذ کم
 پار ریت ل بعد درسم حرف بکار در سمعن معین و اول مرتب ای حروف
 غقوس ہن کہ آن اما اکر سرمنیت تیزرو جھانیت بیکدندو

باید نہیت کہ اسم کورہ در مرکز ہبہ نہیت لیج بودہ سپہ دخان ہما بید کرد
 جنون کہ نہیت اکنون آدمیم باعوان ای صفحہ دان لز ہمار خانہ اوس طبق عد
 بہ باید درست کہ اسم اعوان ہبہ دن کنند بیں طرق اول و بیطاط اعی برد ایتم
 بود و ہوں بحرب بیوم سند ہوں کلہ دویں اضفہ کر دیم
 صلح ایک برد ایتم دان ۷۴ بود بحرب بیوم آن سند ہیں بحرب بیں اضفہ
 کر دیم سند دیکر و بخط صلح ایس برد ایتم دان بود و ہوں بحرب
 بیوم سند ہیں ایم دویں اضفہ کر دیم سند دیکر و بخط
 اصل برد ایتم بود و ہوں بحرب بیوم بیں کلہ دویں اضفہ
 سند و خرمیت ایں لیں ہلیں لہ متش ایں محکم نیت و کسی
 ذکر نکر دہ ریڑا کہ ای فیقر الاجتہ در دل دن و ترقیت حضرت باری فیٹ
 از سلسلہ اسد الله العالیہ دست لارہ در دل خوف نیت و کوئی نہیت کہ ایں
 دریں علم حضرت مسیح بعد ایم برسی اور ایقان نہیت و ایمید میدارم کہ لفظی
 قابل مسقده شیخ و از زاد احمد کے نہاد مصون و حکوس ماند و ماند

آن (بیوم)

خواهد بود و هر کسی را باید در پاکت و فلام خود را زان ف پیده می‌پنداشد اندیشش بخواهد مثل این دو نوع است
دو نوعی که در حرف همینه یا پیکه هف مثل صدهن آنچه در متن دو صد و سه در متن دو صد و سه
اویل این نوع دیگر ترکیب آن بین نوع باشد که در متن دو صد و سه در متن دو صد و سه
حروف پیکه همین نوع باشد که در متن دو صد و سه در متن دو صد و سه
یعنی نوع نکسر باشد که در متن دو صد و سه در متن دو صد و سه
نکسر باید بکسر داشت و باقی بین پیکه ای این دو صد و سه در متن دو صد و سه
و لوح عددی که در طرح همان لوح بپنهان است همان نوع است

که عدد ملتویان از حرف
در سر که اند نباشد زیرا

ان در عزمیت ای بین نفع است که ذکر کرد و مرجح است راجح ملک داد و ای ای پیچ
دستی نداند و ای بین نفع است که متنازع اول که
است در مرکزان نهاده اند و برداش اول متعاق است هنگ مرکز لوح فکاهتہ میزند
بعد دو نوبت ای عزمیت را باشد نزد که بدراز ای دنگ مریضه دفع ای
لوع مرید بلکه ای که ای اند را در سبک روی لوح تکثیر کند پس عکس مقرر است در
ظاهر همای لوح عده صرف در رابطه طبع حوقن دار و صفاتی که
عده مرکزان لوح همودای عدد ایضاً مفروضی است و باقی لوح خام ای
طرق دریں بایم حجت ایموزن نویز لفظ نهاده مرجح عزمیت تکرار
صلح ای ای عده مرجح بر طایپ صحب و قوف محض نامذ و باشد درست که دری صرف
علم ای ای عده مفهومیت نزدیک به برگردان که جمع مفایخ استوره همود و خواه عدا
قیلی عدن قابلی سوره عجز مکر و خواه عاصف بجز کسر که رس ای ای ای ای ای ای ای ای ای
که تکثیر حوقن نزدیک که صدر و موضع همودی بقی عده که بنت بصری عج

۱۹

وَفِي مَهْرَبٍ لَّمْ يَرَوْهُمْ وَلَمْ يَرَوْهُمْ
وَخَلَبَ بَلْ بَلْ أَعْمَالَ هُنْدَرْ كَيْنَتْ
أَنْدَهْ وَرَصِّصَ كَيْنَتْ تَلْهُمْ أَنْجَنْ
أَنْدَهْ مَهْمَكْ وَرَقْطَعَ أَلْ كَيْنَتْ
وَقَرِيْبَ أَجَابَهْمَ وَأَبَدَهْمَ وَجَنْهْمَ
وَهَلَوْمَ وَسَعَهْمَ تَسَاهَهْ وَكَعَهْ
وَهَلَوْمَ فَيَعْنَى كَيْنَتْ كَيْنَتْ
وَدَرَكَلَرْ بَلْ بَلْ كَيْنَتْ كَيْنَتْ
وَسَهْهَهْ كَيْنَتْ كَيْنَتْ كَيْنَتْ

نیز برخواست این دعوی است که قصر ماقص العور است و علیش نیز هم بر عکس اد
اول هشتاد و سی هزار بیانیت و تحلیلیت و تحریر شده باشند اما این و نیز پیش از خود فعال است
مغلوب است و نه مغضوب و لغایت این آنکه که هو کهدن ای صریح فتد که
طیش چنانچه در احوال مددگار روحانی خلاصه ایکل بود و ای عالم طیش مغلوب شد پیش از خود
که اشاره بیشتری نداشت فاعلیهم بیکه نکته ارزی معنی کفیم همچنین هنوز فاعلی
در صدر های این کتاب که همه اند که اینکه معمول است پو از طبق اینکه سعادت ایشان برخواست پیش از
آنکه سعد کفشه رند خود را که دلگذشت و خواه حروف دلگذشت و دلگذشت و ایکه مخواست هست و در
امکن که خواست پیش از اینکه ایشان کفشه رند پیش ایکه که مردمی است
پا ایکه در کاس سعادت ایشان را زان ایشان کا همکت که کنوت هاست همچو خود و فیکه در حکم
ساز که ایکه کفشه رند پیش حروف است طلبانی سیر ایچنان ایشان که کنوت تمام میباشد
بیکه بعضی نسبت با بعضی دیگر اند که کنوت سعادت داری ایشان ایشان
به یکی هم ایشان که سعادت فاعلیم و تعیین آن بین نوع است اولاً حروف
ادی که صاحب اند که کنوت شده حروف است علیهم هر آن عدد ای حرف را چند میگذرد و همچو

لطف مخوب ز بود هر آدہ هن دلم و همچنان که ایند که اللہ که نیز لذت سرخ خواص هر دن ت دل
و قواعد سکنی بران دو دعوت بران شروع می رفه در عین فتوح خواص بو ائمی حروف بیرونی
الله ملک او عجیب بدان ری برادر که بچاین که در خواص حرونت نوران خواص حمد
عرب و عجمیب است و لکن نزد در حرونت طلایی پیر عینی لکن نزد خواص هنچه
می گفuo و بطرقی را درست و در میان عالم مذهب عوق بپیر که در این میان
اسرار را از نور زم فرضیه داشتند خود را مخفی است نیز مدار طایی بدان
نهند که خروقات نورانی مسخن بگوایک بجهه سیاره بود خروقات طلایی هم
بران نوع است و احادیث حروف برای قسم هست فشریدنی که خود نزد فشریدنی
و فی و تقدیش بگوایک بجهه بخوبیت که نظر مرشد اول حرف دی را حل می
می بخی سمس زهره عطاء در قصر فاتح خروقات ادنی دلی ایست

ج - ظ - ش - ث - ن

خ د ب ج م ج ع ا ي ح ر د ن ت ب و ز ر ن ي ر ا ل و ح م ه ن ي د ر م خ ر د ن ت د ر ب ت ي
خ د ب ج م ج ع ا ي ح ر د ن ت ب و ز ر ن ي ر ا ل و ح م ه ن ي د ر م خ ر د ن ت د ر ب ت ي

میخ محوں گھوڑت جبون عدیوانا پر شتر سفر رات قاطع و حرف نفع
 زنعت وزخم دز چبر دز ناو ز مدم در ز با در اصل عدو سبع هن که محوش بج
 را تو کا هر دین کاره مصنوع بجهه بس در ترس حلوم هست ماد مرکز با کت
 میخ دز خل علی همه بسند و حرف نام مفتخ فشمہ دفضل و خرقه دف دست
 پسها شرک که لذ او بخلهور اید و حرف شیان در اصل همودت شیان هست و حبت
 تفصیل نداری و در اصل با صفو به لفاظش . مرضیه پنچه ایت چریمه
 چالین مقدار روزیک دور نگه تمام میگرد بگله پیش پندر هست داریل
 نقطه و حرف . عدد و الو و حرف . مفتح ملکیت هست که زاریه ها و چشم در حرف
 است و حرف حام مفتح خار و خرت دضیافت و حرف و خطرت و خش که
 مفتح طیب و خشم است دفاعه کی لامر حروفات نست که در هر آیی که پنچه سفر راه
 در آن راه بر سر است و کونست حکم بر عیوب است والله اعم و حکم با کنه
 اسراریست که پنچه دز رکھو و امید و درست که چون این پنچه خود متفکل علی
 پنچه سبیم طلبان که ازین نئی دبریں اید و راقب پنچه

برد شفاف دبیری با بیان و تب محرق بر ارایاب بجهه و دلت نا اهدن و دست
 نک ن پنچه که دز ره حضرت که کفته شد از حرف دلش حرف ادنی و راضیه است
 و حجت پنچه از اتفاق ندارد و ای صروفات کلی که بجل اورد من .
 المجموع سبیت برش میز بدلاد که اینجا پنچه میخ . با حروفات بور ای نی عام
 منوب بقمر هند ای صروفات نیز با میثات ساده خند منوب
 برش بسند و اند ک سعلانی که در ای صروفات ایت که سبیت چشم برش
 نیز نه ایت که معنی از ای صروفات اینجا پنچه متفقیت نواری میخ
 الور هن ای چند حروف پنچه متفایل الور بند و ای حروف هشت
 دلیعی دیگر ایت که در فتحه عزایی هست و ای صروفات ای ایت
 رف نه زند ک سراحت ای ای ای سب فاتحه حروفات ادنی دنی رفه هم
 بجل ای ای سبیت برش ببدلاد و در مربی بذریکه نست که صحبه ۸ ف نه ایت
 و ای ملکور است بمنیک دو پا دای صروفات دو کونست اعلم در تبه در داد
 مفتح در اصل تسبیت رضی است و بجمل عدد وی جن ایت ماد مرکز بمنی
 بکلام نگولا

و حروف بعض را د عمل کنیم بین مانند اول و چهارم آنکه در هر که زیر گذره حفظ نهاد
مردمی را نمایند عقرت و طار و سبع دلک و هر چوایی که ریاضی نمایند باید کن
نماین جیوان را ذنام منع رز جهر او حروف از اب عکن و فرا کبر از ز دایی پیش
حروف از ز رط آ حرف را که بیشتر بیشتر بیشتر باشد و اکر و تپه بیشتر بیشتر
جمع کنیم طبیع این را در نون فقط بسیار کن طبیع موافق را در نون لفت عمل کن
طبیع نون لفت را مثلاً چون خواهیم کرد وستی ایکیم مینه که کو غنید برین
و بدین صورت استخراج کنیم از ز دایی و ز دایی و حرف را
طبع نیابهی در این صورت روز اول بعد و حروفی که را به درست و حرف
سرتبه بیوست بسیار طبیع باید جزءی این عمل را د عمل مجموع
۱۳. استنادی است مربن عمل را از شاهزاده عقله که مولک مربن آن
را غفله کنیم میگذرد و متفق بخواهی و بدینکه ای عدد آن حرفیست سقط کردا
شیدیم از این عمل را در عکس باقی مانند متم آ و کردانیدن مربن عمل
را برای میں رقم کن برآورده مخفیه متقدمه را طبیع جمل و میخ

در درجه معرفی

کرد. طبق بتصاف از دست نزهند والحمد لله علیهم الا اواح آن کوشش درینکو و بربی

بجهی پندر نزهه پندر نزهه نزهه

پندر رسید بعده مشارقه و اکر مخ ده کند بر عکس صد پندر خل رسید و در پندر مشارقه
ایش بجهت نونست صبح ایش بر ایش حالت والله اعلم با بصواب و عبا یکند

				۲۰	۳۰
				۵۰	۴۰
				۶۰	۳۰
				۷۰	۲۰
				۸۰	۱۰

کرد ایم کرک را طلب

کنیم عدد این را بعنی حروف این را و حروف مجست را افراد کریم عرفی از
اول و حرفی از آخر و عمل کنیم بران چهارم تا فاعل شویم از جمیع حروف مبسوطه
و چهارم عمل کنیم در ثانی نبط و این چهارم تا آخر که حروف مبنیه طبقه نهانی کند
و عدد من انسنا را نت که متفکف کنی در آخر سطر از حروف میانی کند
سطر باید بعد و صرفه اس طب که میانی کنند را طهور و چهارم آنکه در اول.

و میخ ایش کو سفند و لکر که ایشی ربط کن حروف ایش را

دو فری لو

نسب بیکرند و غرفت بتوانند و بخوبی زند و خوب رضب و قوف فعده
لکن این پوشیده نیست و کسر آن نداری که لکن این در مرجع شده در آن
مکون بباشد و بحروف باقی از حروف لغه مذکوره مفهوده اند که این نیست
و چون عدد ای جمع بدریج است که دریافت رصل و روز پا یعنی خانه در
مشت شده در آن بیکرند و کسر آن ندارد و درین ای عده اسما را بیکنند و
جمله ایک اعداد صروف مروج بود مثی بیکنند چنانی بب دددور
و در حج حج حج حج چیزی و اکر مفوظی بد و حراشد حظه ناند
مشت خود به سند چنانی ببادال واقع اجمعا بیکنند عدد ای است
و راهی ملعوظ ۲۰ آمر لیق و چون اجزای صد و سیت برایم کنند دوست و

سیها صل عده مثی بیکنند چنانی بیکنند ربعی بیکنند بیکنند چنانی
۲۴ هشت
عنی هشت
وای عده بیکنند داری بخی و طالبی و اصل عده مثی بیکنند داری
و بخی میگردند که میتوانند بخوبی بخی مطلوب چنانی بیکنند

مرکز مطريق مصادر که احمد بن سند و روا بکری خانه باشند
مکرر مرکز مابه بخانه در علاقه مند عرضه مدراء که این طبق اجزای ملائمه
کیست. هر آرا که جنگ خان اس داعر مجمع نباید نور و نهاد رفعه نیز
برده کنند و در حکایت میگویند نهایی را که این پیر ما عرض شد اینجا اجزای
بد اجزای اداری هستند دو گیر به بالکه و دو نتوی که لوح سه درسه از آن برگردان
آنکه نهاده چون

موجب الفیض
محبت فریت کوکب کارلوی
مشتری و مولده و مری پس هوف میخ و قیم
با خلیل خیریه زیر خلیل میتو
و چون الفیض به عقیقیه متعوق است و
شنه را از بین نیفت لادر پس
الفیض بزایح رضی با فدا متعوق

و
عطدهم جو زرده هر جو
دا و بزرگ عطدهم بزرده
مشتري مفروضه

ل) میرنگنید نصلی و
نخواج میرصلی حق
دست
درس هنری دستیاب
پس از خواجه براحت درس
ب) میرنگنید نصلی و
نخواج میرصلی حق
دست
درس هنری دستیاب
پس از خواجه براحت درس

دھوڈ ف نے سوہ مذکور نزد مصلو من رہے بیانیں اسن اچھے کھمکھے ذکر کر دیں
تھے۔ دی جائے دھوڈ ف مالپہ نزد راٹ نے نہستہ و طلب کیا۔

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رچمہ زنیت ح درج الف معرفت بجد حب جمع ملک ناری که این حروف بجهت اهل معرفت
منزه هست و بجهت این حب اهل معرفت در درجه اول
آن حروف بجهت این حروف
در زنگ رور فرم زنگون خندان بردارد خندان بر رست در زنگون بخوبی معرفت معرفت معرفت
آن حروف بجهت این حروف
در زنگ دار مرغیه روم و میر بعنی زنگ دار مرغیه روم و میر بعنی زنگ دار مرغیه روم و میر
هر چند در فرزندان اهل خندان نزدیک نزدیک نزدیک نزدیک نزدیک نزدیک نزدیک نزدیک نزدیک
زر مرغیه زنگ دار
این حروف بجهت این حروف
سرمه و مدنی که نزدیک
نمیگیت نزدیک نزدیک

و ایکه سعوب را کن خورندہ کوئی کونہ اعماق صدیقت ہے جوں لمع خبر کو رکھ
و ریپل صھیفہ فرید ابتدہ از وسط صلح بالد کند و رصل ہونیف ابتدہ از وسط صلح
پھی و رصل رسم ابتدہ از وسط صلح دیسر و رصل شنا ابتدہ از وسط صلح
زمری زند و مدد ستو نہ کو ریام کرداند و کونہ ای صورت مدد او رہست

جیف ریف
عازم اقصیٰ کوہ وادیت

و ایه سعوب است خوانده تکونه اعماق صدیقت بسیار بخوبی کور ببا
و رضیل صیف و زید ابتدا از وسط ضلع باله کند و رضیل خونص ابتدا از وسط
پیشی و در رضیل ربع ابتدا از وسط ضلع دیگر و در رضیل ششم ابتدا از وسط طرط
زیرین کامنده و بدستونه کورتیم کرداند و تکونه ای همان رمیده و آنست

اول چهارم			
و	ا	ح	ج
ن	ه	ج	ن
د	ه	ن	ه
ب	د	-	ه
د	-	د	م
ج	ب	و	ن
ه	ج	ه	ط
ن	ب	د	ج
ب	ن	ه	د
د	ب	و	ن
ج	ه	ه	ج
ه	د	د	ه
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه	ن	ج
ب	ن	و	ب
د	ه	ه	د
ج	ب	د	ج
ه	د	ه	ن
ن	ه</td		

بیویت او نه است موافق اندک شعه و مطابق شع ایا بیت موسی و عده شاهو
و صع معلو و سلط آن بخ است موافق صلواه محسن و حسنہ متوجه د عده اقصی چهل
بخ این موافق الواحد و الوحداب و مطابق آسم ادم دلوط داعی کو بیدله اکر
لوجه مذکور سو در روز گشته نولیند ابتدا از حروف الف نامه و اکر و شیه
ابتدا از حروف ب و در شیه ابتدا از حروف جیم و در جم در شیه ابتدا
از حروف دال و در چیه ابتدا از حروف ه و در چه ابتدا بکر داد و شیه
ابتدا بکر زانداری همید و در روزی که عمل مرکنده ایان روز لار کو کسب نمود
دست لوجه را ببران که بر روان ایان کو کسب نمیست دارای چون پیده خواهد
بما از عفران و حب بار عفران و قمرابی و خصه با غفیداب ز حل و بیان
و سیخ شویه بسیج فردیکن در وقت رقص کردن حروف هر عرفی که در ایام ملک
خرولیند حرف طلسم ایان حرف را بسیز ران ایان مرقوم س نو که بعثت میر علی
و حرف بلسم هر عرفی ایان این ایج دیه و نوح ط د در ایکه حرف
الیج ۲۱۷-۲۱۸

آه آه ایدِ اپنے سرت و کی عربت اصطھبائیں کی عربت اطروش استادخ
ابوالعباس بیوی زرای عزائم ایکہ برفانہ نسبت دارہ برواید کیونکہ نسبت
نم دلائق دریک جامع تکھہ نسخہ جمع ای عزائم کجہ ہے و آن بہیہ نہیں
کہ مثلاً در وقت نکھلائیں الف بکب رمنڈ فوائد کے استھرنگے بارو خستہ
حروفِ الایض پا اصطھبائیں و پا اطروش بحق ایکیں و بحق آہ آه ایدِ اپنے
و بحق ایسا الجیب ان لفظ کند اکذ، و ہوئے کرف ب دوست در وقت نکھل
حروف ب دوستہ بخواند کہ استھرنگے بارو خستہ حروفِ لفڑاء بیٹھنگہ و پا
بخطھبائیں بحق بہیہ ولدیں و بحق بقطریاں و بحق الارس و الہتے، ان شعل
کند اکذ اور حروفِ صم تہ مرتبہ بکوید استھرنگے بارو خستہ حروفِ الحم یا جمع
و پا بخطھبائیں بحق الحم و بملکیت الحمایاں و الابداں اللئے ان لفظ کند اکذ
در حوفِ دال جہاڑ مرتبہ بخواند کہ استھرنگے بارو خستہ حروفِ لفڑاں بادکوش
پا اصطھبائیں بحق دھمیوں و بحق اللال و اللہ میاں والغصہ اندر تیعن
میں لفڑاں کند اکذ لفڑاں حروف بحق مرتبہ بخواند کہ استھرنگے
(اویم ۹۸)

هیمسا و
روضتیہ بروخ الماء باجمیشانہ و پا بخطھبائیں بحق بھیکش و بخطھبائیں
و بخطھبیش و بھاھوہ و بحق آدم و نوح و ابراہیم و موسیٰ علیہم السلام
ان لفظ کند اکذ در وقت نکھل حروف دلخواہ تبہ بکوید استھرنگے بارو
حروف لاد او و پا و سی لو و پا اصطھبائیں بحق و بحق عدیہ و اہ و بحق الاد و دلو
لھم و الہبیت استہلکان لفظ کند اکذ اکذ در وقت نکھل حروف ز را حضر
مرتبہ بکوید استھرنگے بارو خستہ حروفِ لفڑاء بارو خستہ بیڑو پا بخطھبائیں
بحق زیعویس و زرماں و بحق الزاء والریفظاء والا یام السعینہ ان
لفظ کند اکذ اکذ در وقت نکھل حروف لفڑاں لفڑاں لفڑاں لفڑاں لفڑاں لفڑاں
بارو خستہ حروفِ لفڑاء بحق بھیکش پا بخطھبائیں بحق حیدر و سی و بحق الکا
والحمد لله و حمد لله العرش اجمعیاں ان لفظ کند اکذ اکذ در وقت نکھل حروف
طفہ مرتبہ بکوید استھرنگے بارو خستہ حروف لفڑاء پا طلو صڑی پا بخطھبائیں
بحق طہمیوں و بحق الکاء والطہبیاں والطھبیاں ان لفظ کند اکذ اکذ
در راحر عنہت بحروف سلطانی لفڑاں لفڑاں لفڑاں لفڑاں لفڑاں لفڑاں

اما قید چون لوح مذکور با شرطیت با خود سیده و خواهر ایم مسطوره و خصوصاً طبق کو اکب خواهد
باشام رسیده و هزاران مریم مفتح مخدع و عدل و عدالت و صحت و رضا
و علت لوح مذکور را معلوم نایبله آن سام سبکه روحانی و سیاستی از ان سخراج نمود
و درین بیان مباراتی که صحب رسالت در ترجمه ای خود و رئنبا هر را حق نمود
که مذکور رسیده مثل تعلیل حضرت رحیقی می فرمایند پنجم مخصوصاً مطریه که مذکور دار
این عبارت اگر مثلاً صور پانزده را خوش کردیم که در لوح مثبت درج نباشیم
اوستی که ضلع مثلث را معلوم نمی یافیم پانزده بود اگر عده مفروضی دز پانزده باشد
عده مخصوص را موافق صلح طرح معرفیم تا راجه بانجمنا مذکور ایش مذکور بود
ضرب مربع همیم تا حاصل اضرب اثرا مبداء در اینهم و ضرب ایش زانف ضل شدیم
که مثلث پهندها ضلیل است در با اگر هر چیز هشتاد و هشت ضل صل هزار بعد رو با مصالح
نماییم مخدع هشتاد و هشت دوی دلیل موضع عده مخصوص را عدد داشت که همان پانزده
نایم بوده است اما عده مخصوص سی و سه بخوبی داشت هشت عده و واحد و سه ایش پانزده
مشتاق ایش و چون مثلث صحب پنهان روزه داشت همچنان داشت

و اس رخواهی و ایک بچن بُلَطْدَرْجَه و زِحْ دَعَیْ حَذَرْ و اکسَرْ لَحْ بَزْلَه کَبَرْ و صَحْنَه هَبْلَه سَلْهَه
بَزْلَه کَبَرْ و رَصْنَه هَفْرَا کَرْ دَرْ بَخَانَه و حَصْ دَرْ عَزْمَتْ بَهْلَه عَدَه سَلْهَه صَحْنَه هَفْرَا هَفْرَا

	د		ب
ل	ه	م	ن
ك	س	ر	و

عزمت حرف را ای بزرگ عزمت حرف را ای بزرگ ناخواز فرمیکو که
واسع و این بجه نجع و لام دپون لمع مذکور در چنوار مطر نام شفید زارام
ذکور مطر مطر حرف شعر را که پس از تایه و جوزه میان متعلق نه درست
در پی مطر قسم نماید درست ای مطر و مذکور کو کس، ان را زنست داره که

۹۰ میخانہ تحریر نہج بزرگ
امام حسین طباطبائی
مکتبہ اسلامیہ
جیسا کہ میرزا جعفر
پیر علی شاہ رضوی
امام زین العابدین
امام رضا
امام جعفر صادق
امام رضا
امام جعفر صادق
امام رضا

که از نوزدهم ایام عمل است اصلی
نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم
نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم
که از نوزدهم ایام عمل است اصلی
نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم
نهم نهم نهم نهم نهم نهم نهم

سنه پور که مجموع نہ مابیند ہوں نہ مانع مغذق آن دیتیم و مفہوم مغذق را با ۱۰۰ جمع
کردیم عدل اہم رسید و عدل عدالت ز عدو چ فنا ره لوح صریح میثاث در قلب
لیکے کی کہ با عدو دو خانہ دیکھ کر انہا پیر ز عدو با بکھر کیم مرا فو ہند و درست
در میکہ رقص ان تنظیم طبیعی بھئہ ہے و فتو ای صریح سڑک دلکہ ۵۰
بیک صلح آن کہ باز سہت ضرب کردیم ہل و لوح شد رائی بھٹ لوح ا
روں صحت را کہ ہل و لوح ہن با دعو کہ با پھم است جمع ۱۰۰ نیز صحت
شود ری صابطہ بھئہ ہے و اکر صابطہ را چنپیان نہ بینہ بھی صحت رکھنے دو
اعتب کرنے عدو ہوت ای لوح بھئہ ہے اس مجموع پھیل کر ملکہ مفہوم مغذق
عدهل و فتو صحت ۴۵ صابطہ نیت ہے ہوں خواہ کہ اکا جلد
روحانی و سیطانی فتنی نور ہر فمار سیخراج نہیں اول مرتبہ کھا اصول ایڈ
محی بی او رو دا ان ہنت کہ عدو مغذق میثاث سہت برصد و سہت کہ عاد
اویت ضرب کردیم کیم اور دوستہ دشمنوں ہمیں بکھر اور دشمنوں را
اویت ملکہ دلکشی دلکشی و سیجہ ای لوح کہ اصل ہت دلکشی دلکشی
لے بھر دیم

ل

در اصل نجیم غعداً میل شد و در سه خمینی از هـ ۱۴۰۶ آنند که رسیده و وزرده کلم کنون
سیاستی از بیان ۱۰۸۹ رسیده و وزرده کلم کسر را اما باقی اما نه چون عضده
و اعفده در امشاطق سازی ذرع شور در عرض مطروح طیش مخنی سازی عطش
۷۸۵ باقی طایف مجهود مطروح طیش لامی نجیم ضرطیش نمود و سرچش
اسم ششم روشن و سیط عده اصل را که هـ ۱۴۰۶ آبود با بعد دفعه بده که تواتت جمع نجیم
۰۳۴ آنند پیاوه دیگر کلم نجیم باز نباشد هـ ۱۴۰۶ ابکر ف ثغیر نجیم کلم این بد و مخنی نجیم عضده
نمود و در سه ششم سیط رسیده و وزرده کلم نجیم باز نباشد هـ ۱۴۰۶ ابکر در آورده طیش
نجیم مذکور طیش هم رسیده و بجهت سه هضم که رئیس روحانیات سنه است کلم
اصل را با عده غفت این کلم که صد و پیش هست جمع نجیم هـ ۱۴۰۶ هم رسیده پیاوه
کلم نجیم هـ ۱۴۰۶ باقی همه بکر ف بعیم کلم این در اصل نجیم عضده میل به رسیده و بجهت
ایم هضم سیط ده رئیس سید طایف سنه است آنند که رسیده و وزرده کلم
طیش هست کلم نجیم باز نباشد هـ ۱۴۰۶ ابکر ف ثغیر نجیم کلم طیش در آخران طلاق
نجیم ضرف طیش به رسیده و رسیده ای اوصانیات سنه و رئیس دین هست
زنت غنده میل ملها میل غلط ایل غنده ایل غصه ایل غصه ایل غصه ایل
و اس مرثیا طایف سنه و رئیس دین بترنپ همه هست و بجهت

سیاستی از بیان ۱۰۸۹ رسیده و وزرده کلم کسر را اما باقی اما نه چون عضده
و اعفده در امشاطق سازی ذرع شور در عرض مطروح طیش مخنی سازی عطش
۷۸۶ باقی سه دوم شطبی سیط پیش نخواهی که سه سیم روشن سخراج نخای اما
کلمه اصل را که هـ ۱۴۰۶ آبود بجهت سه سیم با بعد دعل که له هست جمع نجیم هزار و نو
پیاوه دیگر طیع نجیم هزار و سرونه اما بکر ف سلطق نجیم در عرض نجده ف ایل
و اصل نجیم عنطا میل شد و به بجهت سه سیم شطبی از هزار و نو زند که رسیده
طرح کردیم تا نباشد آنکه ابکر ف بعیم در عرض مطروح لفظ طیش ای ای نجیم
ذرع طیش شد و بجهت سه سیم روشن و سیط عده اصل را که هـ ۱۴۰۶ آست
با بعد عرض که هـ ۱۴۰۶ است جمع نجیم هـ ۱۰۹۳ آش بجهت سه روشن پیاوه و بکر طیع
کردیم تا نباشد آنکه ابکر ف بعیم در عرض مطروح کلم ایل در آورده فهد ایل
و بجهت سه سیط از هـ ۱۰۹۰ آنند که رسیده هـ ۱۰۹۳ کلم نجیم هـ ۱۰۹۶ آمد بکر ف تبدیل
کلم طیش در عرض مطروح الحاق نجیم دعو طیش به رسیده و در اخراج ایم
تجھیز شد و دیگر کلم نجیم هـ ۱۰۹۶ ای ای امشاطق کوفه در عرض مطروح
لطف

منها و ماله اعلم و بحق اسماء الـ المكـونـةـ المـتـعـلـقـ بـخـرـفـ
 هـذـاـ الـلـوـحـ بـاـ اللـهـ يـاـ وـهـابـ يـاـ زـائـرـ يـاـ بـدـيـعـ يـاـ هـادـيـ طـهـبـ
 يـاـ حـبـبـ يـاـ جـمـيلـ يـاـ دـاعـيـ انـ تـقـلـ كـذـاـ لـذـاـ يـاـ قـاحـ يـاـ زـجـ
 يـاـ بـطـدـ يـاـ زـبـ يـاـ هـطـ يـاـ جـدـ يـاـ بـدـوحـ فـسـمـ عـلـيـكـ بـحـبـ
 اللـهـ الـوـهـابـ الزـائـرـ الـبـدـيـعـ الـهـادـيـ الطـاهـرـ الجـبـيلـ
 الدـاعـيـ انـ تـقـلـوـ كـذـاـ لـذـاـ نـمـرـيـهـ ايـ عـرـفـتـ بـخـورـ بـورـزـ
 اـمـ دـعـلـ مـكـسـ كـرـفـلـ صـيفـ رـضـعـ لـوـحـ مـذـكـورـ بـعـهـ وـبـعـوـاعـ نـوـعـ دـوـمـ
 فـاعـدـهـ كـهـ حـاـوـجـهـ رـطـبـ هـنـدـ نـمـرـيـهـ اـعـوـانـ اـعـوـانـ جـبـجـهـ
 كـهـ درـوقـ بـجـبـتـ هـمـ اـعـوـانـ جـهـانـ كـهـهـ شـدـ رـسـخـاجـ شـهـ بـنـيـهـ حـاـوـجـهـ رـطـبـ
 حـجـبـ اـهـطـهـ رـبـ وـرـبـ وـرـعـونـ بـدـوحـ دـارـبـاـيـ اـجـهـرـ طـبـ يـاـ كـهـ دـوـمـ عـطـمـ
 اـعـالـ جـلـ اـنـیـتـ اللـهـ بـاـرـ وـلـیـ زـکـیـ حـکـمـ جـلـ دـھـ طـبـیـبـ
 چـوـهـ وـتـوـتـبـ اـبـنـ رـسـامـ رـابـوـغـیـکـ سـطـوـرـ شـدـهـ مـنـهـوـرـ بـایـدـ دـشـ کـلـهـ
 بـیـشـ اـنـیـتـ هـیـمـ اللـهـ الـوـحـمـ اـرـقـمـ اللـهـمـ اـنـ اـسـمـ الـلـهـ بـاـ سـماـ وـلـهـ

لـوـحـیـهـ طـرـاـوـلـسـ وـلـحـتـ نـامـ عـنـهـ شـدـ دـوـرـ اـسـحـرـ اـسـمـ عـظـمـ هـرـفـیـ رـاـ
 مـفـتـحـ دـسـیـ اـزـ اـسـمـ اـلـهـ دـنـیـهـ کـهـ مـنـبـ سـلـبـ شـدـ دـرـاعـاـیـ جـمـالـیـهـ
 اوـرـطـ بـلـهـ بـدـعـهـ فـبـازـانـ ضـلـعـ زـمـنـ رـامـ اـلـاـعـلـیـ اـلـاـسـفـلـ مـنـظـرـ
 دـرـاـقـ اـنـهـ هـرـفـیـ خـتـ اـنـفـ رـاـپـ ضـلـعـ اـسـیرـ رـاـزـ بـاـلـبـاـیـنـ دـرـنـظـ فـرـاـ
 دـهـ دـهـ اـسـمـ اـلـهـ رـاـبـنـ مـنـوـالـ کـهـهـ شـدـ تـرـتـیـبـ دـهـ دـنـبـتـ بـرـکـوـهـ
 اـسـمـ کـهـ هـوـفـ مـنـوـبـتـ کـهـ دـنـیـهـ اـسـمـ اـلـهـ رـاـقـلـوـاتـ نـمـیـخـانـ اللـهـ وـلـهـ
 زـائـرـ بـدـیـعـ حـادـیـ طـبـ حـبـبـ جـمـیـلـ دـایـحـاـ دـوـلـ
 عـلـ جـمـالـیـ اـبـنـ لـوـعـ هـنـاـ دـاـحـ زـجـجـ بـعـدـ وـرـبـ اـهـطـ جـدـ بـلـجـعـ
 وـزـرـاـبـ اـسـمـ اـعـوـانـ سـطـاـوـلـ دـوـمـ وـسـیـمـ رـاـعـضـاـ دـطـاـوـلـ دـوـمـ سـیـمـ
 رـاـحـقـاـ دـحـوـفـ بـدـوـحـ رـاـزـ دـزـرـ دـوـبـ بـکـفـ دـاـرـ دـوـزـ دـوـبـ اـهـلـنـیـهـ اـزـ
 چـهـدـرـ کـرـفـهـ مـنـلـکـ کـرـفـهـ بـهـتـبـ هـمـ بـنـدـ وـعـنـیـتـ رـاصـهـ قـرـاوـنـ بـنـیـهـ
 بـخـورـ بـورـزـ وـقـانـونـ عـرـمـتـ مـدـکـوـرـ بـنـیـتـ بـیـمـ اللـهـ الرـحـمـنـ اللـهـ حـیـمـ
 لـوـلـلـهـمـ اـنـ اـمـئـالـکـ بـاـسـمـ اـنـ دـکـ الحـسـنـ کـلـکـهـ ماـ اـعـمـلـتـ
 صـنـفـاـ دـمـ

الجنسی کلمات ما اعملتُ منها و مالما علم و بحقِ اسماء و المکنونة
المتعلقة بحروف صد و لوح يا الله يا با ای باویشی یا ان کی نا حکیم
جلی یا دھر فاصوره ان تفعل کذا او کذا یا حاوی یا جهنی یا دطب
یا جلد یا اصط یا ونیب یا جهر ط افتمتْ علیکم بحق الا لذَا
الولیان کی الحکیم الجلی اللہ حطا طیب المعنون ان تفعلوا کذا او کذا او در
کوچن پکوز رونیت مذکور راهه مرتبه می پید خوانند چون آزادین هافارع نو و عزت
بر همیشه را پیر چند نوبت می پید خواند و لکین در هر گرگام اسما و دعوه که میگذرد مطلب
فرماده و هر نوبت بر همیشه برین نوع که بجز رکوب آن روز را بر تان نهاده لوح
بدان بجز پدر اند و این عنیت بر همیشه را پیر همیش با رنج زند و در و قت خواه
هزایم و بر نیز خیابان پید مخف و ای عرب نوبت بر همیشه عزرا نوبت که اکثر علامه شیخ
قراءت کرده اند و شیخ محب الدین اعرابی در کتاب عجده فی شرح آن اینجنبه
که دره و این نسبت نه کنم هن موافق هر دو فی نسبت بهم اللہ امر قرآن
پیغمبر معتقد که این مشتبه طوراً می منزل بن جل ترقیه بیو
هشتر

حش غميش خوطيس قطير هو و برسانه نمو شل ميز هنون لا
لشيخ فرق مرن ابعد لنسط قيران غيا صاء كيد حولا
شميتا كفيتا طوليتا سيرا أنا طفينا شنا هر شخا جي
سبحان الله الواحد الأحد سبحان الفرد الصمد سبحان الذي لم يلد
صاحب ولا ولد سبحان الذي لم يلد ولم يكلن له كفوا
أجيبو خدا و أحييني و أطريق عذن يا معاشر لار داعي بارك الله
و عليكم و عنديكم كه درين علاس بر زيد خواهه بنت عرفت عليكم و على
اهوانك يا ابو مررة ابن حارث اتفرقوا بين علان بن فدن
بحق من لم يرك إلا لهم عليكم و بحق طاعية كرمكم اجب يا ابو
مررة و اطع يا ابو مررة انت عزت بر هبند بوز ديكير بر انكه ايات
نچگاهه که از افتتاح و ختام که یعنی عرض و جمع عرض بهم میری
مند توں را بدین عربت ملی مخه خوبانه و درای چه باید نوشت و که
علماد عدل لوحه درسته ای راقمها رونکت و رونکه ره و در پر پنجه هم

لهم إله العالمين
لهم إله العرشين
لهم إله العرشين
لهم إله العالمين

لوم الدار و پیغمبر
مکتب علوں روشنیں خلقے
سچ سچ کا نہیں

وَنِيدَرْ نَكَلْ
وَنِيدَرْ نَكَلْ
عُونَسْ
فِي قَصْرِ وَلَشْ
كَهْ عَلَوْ
عَيَّا شَلْ

لیں نہ دروزی یا سبی کہ عمل عمل در لوح ته ریه نہ بندک رو ریتیہ ای روز پا ان
ٹہب بی جو با ایا پت حسن تھم درادہ بخور آن کھو بیان روز متعلق اسے پا بی رفڑا
بھول نہ مثلا بجھت محبت لوح سد و دس در روز بجھے پیٹ سیہ کہ بکیک در بڑہ
متعلق اسے لکھ لئے شرہ عرمنت دکے در ریتیہ دنروز را باید خوازد و بخور را
بچ کر خدا و میال خرمت اسنت بسم اللہ الرحمن الرحیم عرمنت علیک و تھمت حلب
دعی عونک در و بیت پا چنبا میں محن کی کہا یعنی انسانیہ من السماوی
بوجات الدارض فاصبح ہبھی تذروہ الرتابح حح حھھھو اللہ اللہ لا الہ
اللہ ہو لہ لعیب والشهادۃ هو الرحمن الرحیم بی يوم الا ز فدا ذا القو
لہی المذکور کا طبقیں مالک طبلہ یہیں من جہنم و دشفعیع بیان علیت نفس
ما حضرت فہیم با جلتیں الجوار الکنس و ولیل ای اعسو و ای ای
او اتنفسیں ص و القرآن ذی الذکر بل اللذین کفر و ای خبر
و سعی ق ایں بیچو ای و بخروا ای و کذا اسرع یا ای لیں بکے
و تو بعراست خدا کے تھفڑا ہی کھی کھی یعنی عیص و حمسق بکے

در لوح ستر دسته بکر میدارند که مشغل مجلد تکه موی رایم سینه ورد و چنین به شیخ
اوست رئیس بسم اللہ الرحمن الرحیم فتحت علیکم اینها الارواح ای طیبین
بر حضرات آلا سمااء المکنونه علی یعنی اشرف پاچ برگل یا میکل
نیا اسرافل یا عزرا میکل یا سمهک میکل یا پریط میکل یا نوادیکل یا میطران
اجیبوا یا مردپ و یا اجیض و یا احمد و یا بر قان المفروج و یا پنجهورش و یا
رؤسهم و یا صاحب الرؤس الدربیم و یا سمیون ابا فوج رضیبواداعی اللہ
فان لم چبوا فیس بجز فی الدرس فتحت علیکم یا مدد بکد اللہ العظیم
دبوره الدفعه و بکد لف رقصم اجیبوا اینها الذاام فی الیابی او دیام
بمن ککه ما اترناه و من الاستمای فاضل ط پریات الدرس ای
مسقیف الدهنه و پیمانه در مردم یا ضرام حضره مدرس المطعیین یا
ان شعو الله ادکدا بحق الحیران المتنزه فی هزار عزه کل عزیزوادعا
اد ای خدم دل و تفضل الا یعنی بجز تو بکد فضل حجت اللہ علیکم کفیلا
الآیات القدر دبوره المضر فی عزیزه من این ای عقی کویم و

<u>مئله</u>	<u>ده</u>	<u>هوای</u>
دلو	چنان	جوزا
صلکا پید	صوکس	اسفند

لار مانی ملائکہ تراب غاصب
سرہان عقب حوت
بهمقاندر صنیاپیر ققصایر
سراں رہاں سندھ صوب
عڑاپیر شکریل نیکیاپیر
روحانیا تراب آپ
بنیاتا الفایی
فلمایم فائم
نہر

فِيَمَا يَمْلِئُ
كُوَافِيْدَ مُشَتَّتِيْ
هُذَا الْعَرْبَيْتُ الْأَدْرَيْسِيْ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يَا أَيُّهُ الْمُنْذِرِ
كَفَى أَصْدِيَارَ
يَا مَا شَاءَ لَهُ تَلِيهُ
وَلَمْ يُؤْلَدْ وَلَمْ يُجْعَلْ
لَهُ كُفْلٌ أَصْدِيَارٌ
يَا مَا شَاءَ لَهُ تَلِيهُ
وَلَمْ يُؤْلَدْ وَلَمْ يُجْعَلْ
لَهُ كُفْلٌ أَصْدِيَارٌ

د دیگر چهار که هر چیز را غریب و مثکث برای بزرگانش که فوایده نداشتند (آنها)

من کو رہا و مصل بخواهد و بخواهد کو کوب لامروز بزرگ نمایم من فضل را بخواهیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَقْتَلْتُ عَلَيْكُمْ بِأَكْأَاءِ اللَّهِ يَا أَبَايْلَ وَعَلَى إِغْرَائِكُمْ فِي

خوبی و طاجیل وال و علی اربع عقد رعن و ناسور را و مهنا

وَطِبْهَىٰ وَعَلَى الشَّمْسِ وَالْقُرْبَىٰ حَوْتٌ وَسَنَالٌ وَرَجْحَلٌ هَيْنَا

وَرِسْتَقُونَ إِنْ لَكَ بِزَاهِيٍّ وَلَنْ فَضَاعَ كَاحِلٌ مُحْتَاجٌ

الكلم وأخذوا كلها وعرضت عليهم ما حببوا صدراهم أعندها

صلوا اللعنَةُ والمانعُ فـرـادـيـسـ، حـلـ الـنـصـةـ الـفـلـةـ

دافتہ - علمک سا صفاتیں اور کام جاننے والی تاریخ

وَسَمِّيَ بِهِ مُحَمَّدٌ وَصَاحِبُ الْمُؤْمِنَاتِ كَلِمَةٌ

الداد دا جل و هماع و اجل يا بیچ عرب هب و حصل صعب سیپ
لند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَسْمَتْ عَلَيْكُمْ بِحُظْمَةِ اللَّهِ يَدِهِ يَوْمَ الْحِجَّةِ

دو حماييٰ و جه پا ميچل و سمعيٰ ييل و على ارتاج لنه و مضمون
دانيٰ عاليٰ

وَرَحْصَونَ وَصَنِيمَانَ وَرَعْشَونَ وَرَعَادَونَ وَرَعْلَى الْقَمَشِ وَالْعَرَ

وَمِنْهُمْ مَنْ يَرْجُو
أَنْ يُنْهَا إِلَيْهِمْ
النَّارُ فَلَا يُنْهَا
إِلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
يُنْهَا إِلَيْهِمْ

عَلِيُّ عَزِيزٌ بْنُ حَرْثَةِ ثَوْبَانَ وَقَمْ طَمْ أَنْ وَرَأْتُهُ عَلِيُّ عَبْدُ اللَّهِ عَبْدُ عَبْدِ اللَّهِ

خضیل حبیب بیان فلاح فدوس مدد و مسایب

وَالرُّؤْمَ خَيْرٌ وَفَعَلَ فَقِيمٌ مُطْسَمٌ أَنْ

ث ن و د ه عزیت حرف صوای و قلم طسم ان

مر ۹ ص ۱۰ م ۱۰
ز ۱۰ ع ۱۰ ن ۱۰
ن ۱۰ ع ۱۰ ن ۱۰

الناظم لحكمة المدى فـ كـ يـ صـ كـ وـ نـ طـ كـ

مُعْجِزَةُ الْكَافِ
الْمُسْرِفُ إِلَيْهِ

سندھیں ملادیہ خوفینو عیکر صاحب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شمس الدین کے لئے میں اپنے طبقہ کا خواجہ بنوں گا۔

و شرایط بنا بر این می باشد که از این دستورات
که از این دستورات از این دستورات از این دستورات
که از این دستورات از این دستورات از این دستورات

لطفاً نیز سبب اینگاهی نمایند

فصل شاسع شبيه بليم الله التجزي اقسمت عليكم فبقناء الله يا
اردايايل وعلى عونك حبريل وفصيحانيل ودرغنايل وعلى الرپاخ
من ارض مجردود وعادوم وهمون وحديد و على السفر الغير
حادق وجادم وحاليتو تبى ولا تز وبلتادج ومدي
وسند وثير لخا الله التامات المباركا ان تفعلوا لذاوكذا يا صاحب
هذا اليوم وهذا الليل وهذا الساعه واليا فور الشنا وصاحب الناجية
العربي ان تفعلوا لذاوكذا اقسمت عليكم يا معاشر الوفعانيه باسم الله
العظيم ان تفعلوا لذاوكذا اسرع وامتع واجب ياجلبون واحرق
المجاب الذي بينك وبينك بالذى قال للسموا والارض ائنا طوعا او
كرها قالنا ائنا طابعه و دينه ~~كرب~~ ببايد دنه
که در لوح منع سه درس قاعده که نه عرف آحادين که صاحب پوت
شمه این منع هست کسی ناید بطبقه صندرو و موافق تانه سلطنت
و بنام او لایا ز آنکه ایکه ایکه اسم مدیر و لعنان و ظلم غریف و معلم

ایا حول و لا حون و مجریس و بن طادر و سسون و هوان
و مليا و ثنا و روح و سلکم ان تكونوا معاون و افعوا كذا كذا
يا صاحب هذا اليوم وال ساعه و المافقة الصيفيه و صاحب النهايه
الشيفيه اقضوا حاجتكم و افعوا كذا كذا عمل و اسرعوا و اطع يا
ذهب عزمت فصل حيف بخشيش بهم الله اولهم الرحمه فهم
عيم بفضل الله يا مسافريل و على عوانك فسياريل و فحيل
و حومييل و على الرياح عنديل و يعقوب و منصور و منصور و
كافون على الشف و القمر ميس و يعل و هو يفهم و المهاجر
ونوح و دمیال ساوندروج سلکم ان تزلوا في هاني و تسلوا
إلى جمجم ما اريل و افعوا كذا كذا يا صاحب هذا اليوم وهذه الليل
وهذا الساعه وهذه المافقة المنيفر و صاحب ناحية الجنوب
افتنهم عليكم يا معاشر الروحانيه بفضل الله كلهم ان تفعلوا كذا كذا
واجيروا و اطعوا عمل واسع و اطع و اجيبي يا شهور عنده
فصل

سخراج منوده عن ترکانه موبت داراند و هو سطري ياعنوان دو هب و دخ و
 فرزي و فرزين قدخ دو هسب تابعه ان آغى جناك در ساين بجهة وضعه
 قشود در مبادی اربعه سلطنه شد و در غاره کند با خاص خود را
 در ساعت من افضل مطلوب بخوز گوب آزو ز را بر اقتضای خاده بخواهند
 اسما مشفول سواند تا مدد عالم چون و زین عدل فست با عال و یکنداد و در کمال
 سه و عن تشریف مصحح است و از قبل عزیز یا علی بی نیست مثل بر همیه و غیره
 که در الفاظ آن اختلاف هاست این عذر ایست که چنین نظریا هدرو قوف پیدا
 صیداند که اک سمعوی باشد درست میکند این فقیر ای عذر ایمین هشت
 علی دریافت و خوب که در این عذر است آن است که در حیث عذر احتیاج نام
 طالب و مطلوب ندارد که داخل کوچه کند ازان جهت که حکم مطلق بر روحها
 که انجه مدعای صاحب عذر بده بهشد در اشای قراءت عنبره آنرا کن
 کند ایوان طوعاً و غبیه متوجه ساخت آن هم سعادت علی ای حال
 شیخی و بفت شیخی و استخراج اسما فقیم حروف بکوب و هلسن العدل
 روحا کن

روحانیا و اسماء اعمال جال ایست اب ح د ه و ز ب ح ط
 اسماء قسم الکنماد اعمال لوح س در ه ط د ا و ه ب ز
 بزت کلی عصر تحقیق وز ا ه ب ط ح د ه ب د ط ح
 طسم این عملانه که سطور نگیرانه ه ب ه و ب ط ا ز د
 الاعلى الائمه اسناد عقاوک کله طسم ب د و ح ط ز ه ب ا
 داند تا این نه سلطنه بعثت به نه کله موبت کشته طسم العلوبه باشد
 اطهـن و بـجـدـبـ| باـطـهـنـ وـجـدـ| بـجـدـ باـطـهـنـ وـ
 دـباـطـهـنـ وـبـجـ| هـزـ وـجـدـ باـطـ| وـجـدـ باـطـهـزـ اـزـ وـجـدـ
 باـطـهـزـ وـبـجـ| هـزـ وـجـدـ باـطـ| وـجـدـ باـطـهـزـ اـزـ وـجـدـ
 اـیـهـ اـحـدـ باـطـهـزـ وـجـ| هـزـ وـجـدـ باـطـ| وـجـدـ باـطـهـزـ وـجـدـ
 اـیـهـ تـکـیـرـ بـکـوبـ آـنـ هـستـ کـهـ کـلـهـ اوـلـ عـمـقـ کـهـ طـسـمـ العـلـوـسـ بـهـ وـوـمـ الـاـ
 فـنـتـ دـهـ دـوـ بـهـ شـرـ وـهـفـتـهـ بـنـ حـلـ وـشـبـهـ وـهـشـتـهـ بـسـ
 وـیـشـبـهـ وـنـمـ بـذـبـهـ عـسـبـهـ وـامـ اـسـمـ اـمـ مـلاـکـهـ اـعـالـیـ جـالـ
 آـنـ هـستـ کـهـ اـزاـ اوـلـ تـکـیـرـ اـسـطـورـ عـقـرـ حـوـسـهـ حـیـ فـرـ اـسـمـ الـاـسـدـ
 مرـکـبـ کـهـ کـلـ اـیـلـ لـاـحـیـ نـایـلـ تـاـشـدـ اـسـمـ بـشـدـ وـاسـمـ هـفـتـهـ بـهـایـرـ بـنـجـهـ

اً طهائين زوجائيں خدبا و اسماء لعوان اعمال جمالی اکنہ سطراویں
تکیہ رکھے عمقًا تریت دادہ ہو مہ حفاظ من الاسفار الالاعلی تکیہ دادہ کلمہ
پور دامنایہ تاششم بہرند سہم هفتہم ہمیوں شد حسن ہطاویش
جوز پوش بدحیون زھپتوش حجویش ابد پوش ہمیوں
عمر جمالی روحا نا اکنہ سطور تکیہ را ابتداء از سطرو قم به ترتیب آین
ویار عز عرضًا هجھار حفاظ ترکیب ناید تا کلمہ وجود یا بد و حجه کلمہ
ترتیب ترکیب بنیاد کہ این طسم العکس بین وجہ طاحب وجود
مهضدا و حج بنزه بظهد حاو و زاج بدل طح جوطن دابه
خجہ و بطاز دفع زجاجه طوبی دو طح زجاجه و عنجه که
سبیل زین ذکر فی ذین قسم ہے بسم اللہ الرحمن الرحيم عنہم علیکم یا ملک
المولکین سبیل حروف الاحد یا اطهائیں یا زوجائیں یا ادبیائیں یا
اطھرائیں یا وجائیں یا دبائل یا مھائیں یا تعلو لذاذ لذ ابحت کھیص
و بحق حجست مخلو یا اعوان املاکہ یا ہطاویش یا جو نیوں یا بدحیون
باڑھٹوں

یا زھوٹش با جھوپش پا ابدیوٹ پا جھوپش واسر عو افھنا، حاجنه
بھن بددھ و بھن لجمن ط و بھن عن المی و فا الاماھا طاچب زجود
ھھطدا اوچ بن زه بطر حاون نازع بدیوچ جوطن دابه
مجھه و بطا زدھ رجاھ طوب دوھط نھا، الجل الیاھه
باوک الله بکم و علیکم و طریق وضع سطور کئی درپوت مٹل بعنوں
کی از صادی ار بھنہت در آن طرف کہ ہنے

جلا لان بے کروں یون وف	۱۶۲۸	ب ب ط ا ۲۱	۰۰۲۰۰	۰۰۰۰۰ ط و
کرد بل کنہ طلسہ العد اعمال	۱۶۲۸	ب ب ط ا ۲۱	۰۰۲۰۰	۰۰۰۰۰ ط و
در قلم اور یم تا عامل اکنناید	۱۶۲۸	ب ب ط ا ۲۱	۰۰۲۰۰	۰۰۰۰۰ ط و
سلیم در اعمال جلالی پنونه	۱۶۲۸	ب ب ط ا ۲۱	۰۰۲۰۰	۰۰۰۰۰ ط و
اموزج اعمال جمال فابخ	۱۶۲۸	ب ب ط ا ۲۱	۰۰۲۰۰	۰۰۰۰۰ ط و

تغیر وابن‌عیکه در عمل حلابی هزار کد دعبوان صدر و موحی نشسته بود

حاصل بر تکریسها و اعون لغایه عالی نبینی که سطر اول و نهم تکریس را که عمق فاردا نه هر
 حوزه از الاعنی طبق اسناد این تکریس کرد کلمه طیش در آزاده هاشم عون نبرده
 و عون نعمت هفط طیش بعث بر جنین اه ط طیش زوج طیش حد طیش طرز طیش
 و حب طیش دبا طیش هفط طیش و طسم العد اعمال عالی اگه سوی تیر و
 عض ابتدا از از سطر اول هب انمیه هو هب و حوزه این تکریب دهه تجهیز کلمه سبک
 سبک ببرده طسم العد بعث بر جنین حد دفع زنجا، جنیح حواه طهوه و حرج طیش
 نسبنیج طبع حاذ و حبکا، دز طو جدن طبوه جبی طهاج ز خدا
 جحسن طیح و ب اما قسم العد اعمال خواه حالی بز و خواه جالی که همان عرض
 کو حمسی است و همایه ملایکه و اعون و طسم العد خواه در عالی بز خواه در بمالی
 که تغییر نمی بینی و لوح بر عنوان که وضع شده بز و قذل همی است و این تغییر مر
 بنیه آن است که حروف تکریس را معلوم کند که در کدام فصل میباشد و بعده مر ناید و
 تغییر بز و
 لسم الله الرحمن الرحيم عز مت علیکم یا ملائیکه: المولیین سبیر حروف الاتا داد پا هفط

تا نه سطر نام کوچه هر که سطر عمقی را من الا فعل ای لدعی که عکس طسم جاید
 تر تقد و هر تا که تکریب باشد و بیان نه سطر عمقی من الا فعل ای لدعی به کلمه
 سفر و رای طسم اهل اعراف جلد انتیت چنین شد بد جوز خطاط و جوز خطاط
 و ز خطاط بد جوز خطاط بد طابه جوزه ز خطاط بد جوز خطاط بد جوز جوز خطاط
 بع ابیح جوز خطاط و هر یک ازین حروف هارا پیکی اذ کوکب دوز او شنبه ه
 بدستور سایی چنانکه نه سطر طسم به نه کوکب شنبه دهد بیز سبیل سیان و ا
 و زنب از جانب تجیب ابتدا نمیم در دون ملوح نبیه و دیکن در قاعده ملا گیمه
 از اعمال حلالی اکنه از اول تکریس از سطر عمقی هیمه حروف ای الاعنی تکریب
 کرد کلمه ایل لاعنی که ز هشتم ببرده طایب بی حوجب
 هفط ایل حوزه ایل بد حایل د جا ایل و ز ها ایل طا بایل حاصل و
 دیکن ایل اعون اعمال حلالی نبینی که سلطنه ایل فهم تکریس را که عمق فاردا داده
 حوزه ایل ای الاعنی تکریس که بیشتر هم ببرده دهم
 حاصل بیرون موصب هفط ایل حوزه ایل بد حاصل د جا ایل و ز ها ایل طایب
 حاصل

دك رف
صلی طلوب و عوف صوده متفهم اعداد بسته فقرت خنجر خاکه هم تهود
و هجیف بکو کی سبب دارد و طبیعت بر یک نزد مر طایع نبوده است که در سایه کی کریز و فیض
خواهد کله و فراز دمیع لوح ۲۳ در سی وضع ناید و ازان عمل جابر با ملاز فضل اول او لعقوم
که ایام عمل از فضول اربع کدام فصل است و بسبند ایام پیش که در بالا ذکر شده آن لوح از
کدام خانه فرزین نخوس کو زرگوب آزو زبر تشن ناده و دستور ایمان کو مردانه
متلک است و مثلث رقم زند و عوف طلس هر فراز تخت آن بسیار اکبر جابر بزر
لسم طا و مطهور امروزج و متقد در دین رست ها، مشفو قدر رقم زند و کلکش
بر منفصل در دین حب چه بسیار و قریب نشسته حسره نجات اعزیز که غیر
و بعد از این که بخواهد و بعد از که خطوط طلس هر دستور ایام العمل از تخت
حر قدم از نو بعد از آن در این پرسفت که ز هما ایام و ز هما ایام العمل از تخت
شدت کرد است ۹ بار بخواهد بعد از آن اعزیز است ایام و هما ایام هم بخواهد
که از اذکار اعزیز بر همیه دینه لوش را بهم ملی غم آنرا نیز و نوبت بخواهد بعد از آن
اعزیز این قسم و اعزیز ادريسیه و اعزیز فضول اربیه را نیز در مکاره مرتبه بخواهد و لغز

— ۶ —

یا جوزلر یا بد جا بدل یا وز بیلر یا طا بدل یا ها سران نتوتا ایم نعموا کندا کندا بجی
که بیع و بجی بجه عجلوا پا اعون الملاک: یا طه طیش باز وع طیش یا مد بیش یا طه طیش
با وجیهی یا با طیش یا هط طیش و اسو عواستنا آحاجیه بجی اجهن ط و بجی بروع
و بجی بجه الخدمات الطاهرات هدیع ز جا چه حوار طهیع حد جطی بجه
طبع حانه چهبا و زنطیع جدزا طبوه جمیع طها چ ز حدآ چه جه ط
حود پ العجل الساعه بارک اتر قیم دیکم و طبیع وضع عوف سطیکر در لوم شد
اعمال حلال بزیرت که در اعمال جابر نو زار و ز سلط طلس را در دن چیزی باید
نه از جانب چپ و بزیرک در عالم جابر کریس مدت منابع بکیه عمل جلال عین نه
کو ز سوزانه و عزیز مرکز رکن ایمان ایمانیت حاصل کلا مستور آن بعده عوف
از که بیع و محسر مسجیح است و مجامی ازان مزوجه است که بـ دفعه بزر
و بعد جمال منرب است و در ازان مفرده است طنز جا به و بعد جلال منرب است
و در عد در ره بر برانه و عوف ه مرکز است و در عد دخنی بزیرزی و بر هر
که امنه زیو باز بدان بعند و عوف ه زوج متفهم اعداد می بینی هنی

طالب

مختصر شرح حاشیه مختصر شرح حاشیه مختصر شرح حاشیه
نهایت درسته که کمترین صوره مبتدا و اعوان و قسم القلم و پیغام و سلسله تیرداد روح هر دو بنویسید و نظر متعقی باشند و هر کجا
نمیگذرد و بجز افظاع سیمی و در عین مذکوره از این امر به باره
میگذرد و بجز این صوره کمترین صوره مبتدا و اعوان و قسم القلم و پیغام
مع التکرر فرع شدهم الکنوں شروع کنیم و بعرا عما که عمارتی بجهة حصول مبتدا و اعوان
باز اعوان مختلف از خود فرض شده بدل آورده اند که اعوان ای اعوان که میگیرد این طبقه کیمی خود میگذرد
ناید والله الموفق والمعین - ۱- بد اینقدر قدر تحقیق شیخ شرف البصیر و میرزا فخری خواهد
لوح ۳ درس فرموده که برای که اشکال اینه لوح را درین حوزه زیر نزدیکی میگیرد این طبقه
که میگذرد و زلابیش میگذرد قلب لوح خالی بود و آن نوشته میگذرد که حوزه زیر اینه لوح را درین حوزه میگذرد این طبقه
که میگذرد و زلابیش میگذرد همان که فلسفه اینه لوح را درین حوزه میگذرد
هر خوشی که باید میگذرد همان که عقد از اینه لوح
از فریاد و با اضطرار نشاند میگذرد و در داده عینکیوں با عینکیوں و با پیچ و غیره شند و صورت
آنکه خواهد نهاد و باید خود فرض شده را برای اینه لوح نشاند که این کانه

الاصناف والآلات فما ذا يهم جمّع لدنيا مخزون اقبل بالآن بن فلان بالذی قال المسموات والارض
انهی ملوعاً او رها فاما اینا طائیین فـ ۱ نوع دیگر انواعیه بخت و دف مادرها
بر ۹ دانه خرماید نوئه که بر بردازه وزیر و برک دانه ایی آیتی باشد فروزاند فروع و نالی
اچه کنفر عینها ولا تجز اقبل بالآن بن فلان بالذی قال الا اانا والیتیه عجیب بجهة منی
ولمسنح عیز و انفعی ما في الارض جمعاً بالفنین قلوبهم و لكن الله الفیین هم ائم عزیز هم
اقبل بالآن بن فلان على محبت فلان بن فلان ائم من اهلین محبتهم جمع هلاکت مع الاف المحتلیه
ابشی فلان بن فلان عاحت فلان بن فلان و خوارا سلوب با پید خراپید و بکور عذر ازرق
ولبان و سیوسه فـ ۲ فاما درا بلوح سدره که حبدول آن بعنوان مرجع کنیده هو
جنان که ذکر شد که بیظظر قرع نسبت دارد که نم دختر است و نوع آله در بین مذکور شد در طبقه پنجم و هم
که لحد دروضع آن فرموده از که سخیون ناده اند چنان روزگار حکم فرمی که هر کجا کسر فواهد که دختر را پیدا کنند
هم اور ابه سینه که چند عدد به و تقدیر سیم او اکثر مناسب از همها جباری خیز ها کن و ترویجی و قلع
و خصوصی و مخصوص و ماهیتیه نکن بعد کارته انفه عدد و دوف کو کب صفت را پذیرد اینها خیز نویمه هم بس کند
اگر کسر داشته باز همچ زخم نشده که عیشه هست و ترک اولی و اگر کسر نداشته باز در فرسن متن در کرد

الرَّأْيُ وَالدِّيْنُ يَا مَنْ أَعْلَمُ بِهِمْ فَإِنْ تَعْلَمُهُمْ فَلَا تَكُونُ مُؤْمِنًا

پارو چانه هرف الکار، هه ططیش و بی ادم و نون و ابریشم و موسی و عیسی صلوات الله علیهم و
علیہم السلام

الله تعالى ذكره وحده خواهد كره فانه عَرَابِيْنَ كَذَبُوْدَرَ كَمَسْجِمَتْرَنَ مَا رِسْتَقَ حَرْفَلَوَادَكَوَالْوَادَ

والمجاهات الستة ان تفعل كلها وکذا وچون خواهد کرد خانه هم زاری کنند بعید شده هست بار و ماده هست

حوزه‌زا آبی زمین‌ها و بقیه اراضی است. تبعیرات تعامل نزد او را و چون خواهد کرد فرموده هر را پر کنند تا بگویند

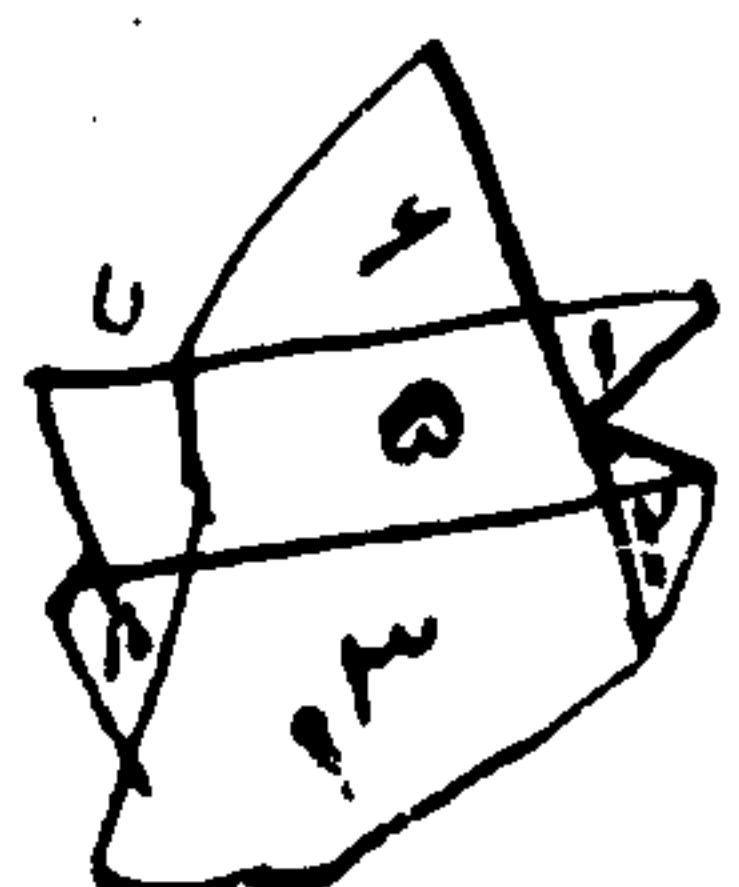
جهنمه خانه ۹ در کنده بیک رکوبید که هفتم شنید و باید حرف الکار را بخواه طبیعت ایل و کجی توجه را به مطیع نموده باشد
ال تعالی کرزا و کرزا و خونه سُلیمانه شاهزاده در حوالی مملکت بصره و شهر که دشمنان را به این سر و گذاشتند

لکه دا مرتبه این هارا بگو از اللهم انی بسکن پا و اصدی با جنی بالطیف با احمد پا بصیر با ای رحمتتے خواه

با چشم یا مذہب یا اضطرار آن فعل کر کر اول نزد ۵۰ هزار تیره دیگر را باید راکنند و سوچ کر آنها را.

من السماء، فاختلط بدمبات الأرض فاصبح هنئماً تذروه الرياح ٢٢٤ هـ هو الله الذي -

الله لا هو عالم الغيب والشهادة هو أرحم الراحمين يوم الازفة اذا اذتكم بغير



کیفیت او ملطف عفت کنند و کم سیکلکر و سه از و طبع کنند آنچه باز هم بزرگ نمود برآد افزوده و باز تو خصم کنند

و از یک صفر او بین کنند مثلا عدد ۲۴ را که به صفر کردهم مرده است او آن را و بین دو که هشت بیان می‌کنند

کردم علاشند و مدد و سوت بیانی داشتند که ۹۰٪ از زعماً طبع کردند ۷ ماهانه پیکور و دکتر کوئنین هم برای افزایش فروش

و را باید کرد که در هر دو روش مذکور فنک و نتیجه و لعوب و مخضب و عطایه و پیشنهاد

و اونو طار و موصهر فرخه و نظام عکس برو هنرمند و هنر و سلطان صفت و احترام و

بر جع و زاید و قطب شکل مثلاً در مسکن و در فرایانه با در آنها نهاده شده است که نیز دارای گذشتگی می‌باشد

کرده بیوت میلش داین عکس که خود را در پر کرده نمایم اما در تجربه میشوند اگر روز بپنجه همچوییم از خدا نه اول اینجا

وکرده شد از خانه کام و اکنون نیز همچنان از خانه زیبم و در میانش داشتند از خانه
کام و در میانش داشتند از خانه بورم و در میانش داشتند از خانه

نمود و در محیط از فراز نشستم و در پیش از خانه اول را بینندگویی می‌نمایم

يَا رَوْحَةَ الْأَلْفِ وَبِحُجَّةِ الْمُجِيدِ وَبِحُجَّةِ الْمُجِيدِ اَلْمُتَعَذِّرُ كَذَا دَلِيلًا وَفَوْسَدَر

خانه امام را پسر مصطفی بلوید بگذرد و از خبر نداشته باشد، بجز بقطعاً بالاروک و الاصناف است.

وَعِزْ خَابِرَ كَهْ خَانَه سَيْمَ وَأَبْكَنَه لَكَوْدَ كَهْ خَانَه سَيْمَ حَوْزَ الْجَمَهُورَه وَالْجَمَهُورَه وَالْجَمَهُورَه

المران

بُشَّرَ كِرامَ كَمْ كَارَادَهُ كَنَدْ كَجُونَ كَكَ درَ كَلَيدَهُ مَرَادَهُ اَرَيْ كَسَوَهُ لَقَنَدَهُ دَرَكَ كَمَ صَوَتَ نَهَادَهُ بَرَيَهَا تَزَوَّذَهُ
صَوَتَ رَاهَمَ مَيْ بَنَهَانَهُ دَوَرَهُ بَنَهَهُ دَلَزَهُهُ لَهَزَهُهُ كَنَدَهُ وَجَمَعَهُهُ عَنَهُهُ عَمَدَهُ دَرَجَهُهُ بَهَوَانَهُ عَمَلَهُ
مَأَوَانَهُ وَصَوَرَهُهُ دَرَجَهُهُ يَهُودَهُ دَفَرَهُهُ كَنَدَهُ

نَاهٌ قَلْوَةُ الْمُحْقِقِينَ سَيِّدُ حَسِينِ اخْلَفُ طَائِبَةِ اَنَّا سَاهَ اَكْرَبُ حُجَّتِكَارَ وَهُوَ فَانِزِرَ

ارهم و مقصودیتی نموده که بلوچ مردم در آن دفع نایند و نجع آنها و معروف نهاده باشند.

زیاده نیستند مثلاً که آن هم دو دوف که بکله مدعا برخوبی داشتند بعد در آورده و معلوم ناید
که وضع آن عدد در لوح مدل و معلم است پانز هم اگر خرد کسر را که هم بجز در لوح سه در سه توالي نهی

نه عواف مدوار باطلیق نه در عواف سویم محو شد بطریق صور و مخواز تکریز نماید، نه لطف نامه محو

هدف هنرمندانه در این دو رشته فرزندان و زنان و مردان است که در آنها

نبوید و عود نظم طبعه برع برگت صوفی شنید بلا زاده و سوچان که هامست و میمی طربی

در عمار و می طری در عبارت هنوز سرطانست مکاره نذوه فنا که طرد العد برئیست

1955-1960
1961-1965
1966-1970
1971-1975
1976-1980
1981-1985
1986-1990
1991-1995
1996-2000
2001-2005
2006-2010
2011-2015

و چنین سهور پیش را در بیوت لع فرز و فر رفم کرد و پسند و عذر داشتم بجز از ارادت و می نهاده بجز

از عدو
نظم طیور راه ناخواسته که در وادی شاهزاده میخوردند

بیکاری بگیر و نیزه شنیده و در هفتی دو خانه از نوروز را که

دیگر اقدار نمی پنجه داشتند و در آن صورت در پارک رام ملار در بین های بزرگ

و نهم در ششین نام شه پر ناک اعداد و موقول بیشمار، بدین پیش موصی کار نموده

ج	د	ل	ن	ه	ي	ع
و	ب	ت	ك	ز	س	ف
ر	م	ك	ع	ك	م	و

روشی همچند مرادونی بوده: ابتدا از خانه چهارم بهزادی هر سوی را در راهم

و ص کن سر در روم پس چردا در بزم بند ب یکم سخرا شد فرار شد

بی هضم ف نه بیند ای هر درستم نهد. هنست در را ول نند نه درستم ای مرد کار

۲	۳	۸	جهیز
۹	۷	۱	و در گیران
۴	۵	۶	سرگردان

شیع منظوم معدهم شفه و دکسون حنا احمد که شخصی را که می‌بیند و من را جا

نیز بینان رفع حمل از جمله اینهاست که در دفعه سه چارچوب اول

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ حَمَدُهُ وَمُدْبِرُهُ سُلْطَانُهُ مُكَفِّفُهُ مُكَفِّلُهُ مُعَذِّبُهُ مُغَافِلُهُ مُنْتَهِيُّ الْمُنْتَهٰيِّنَ حَمَدُهُ وَمُدْبِرُهُ سُلْطَانُهُ مُكَفِّفُهُ مُكَفِّلُهُ مُعَذِّبُهُ مُغَافِلُهُ مُنْتَهِيُّ الْمُنْتَهٰيِّنَ

This image is a high-contrast, black-and-white scan of a microscopic slide. It features a complex, abstract pattern of dark, irregular shapes and lines against a lighter, textured background. The dark areas are concentrated in certain regions, creating a sense of depth and texture. There are no discernible text labels or specific biological structures.

Digitized by srujanika@gmail.com

بیشترین پس‌صدها نیست و من کنیت نمایم خواهد بود

لِيَوْمَ الْقِيَامَةِ

چون زیبایی شنید و فخر شد بگوی استدال از همانه حشم کن ای صد
میوه میل بادیت ۵ کیلو

پرسود و اندی خانه اول بنه شده در ششم دریم چاره به جمیع را با

قیام شش بیز در خانه هفت پیغمبر میان داشتند و اینها را میگفتند: قیام شش بیز در خانه هفت پیغمبر میان داشتند و اینها را میگفتند:

۴	۲	۳	۱	۵	۶	۷	۸	۹	۰
۶	۸	۷	۹	۵	۴	۳	۱	۰	۲
۸	۰	۹	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱

کہ حصہ کا ہ جدول سارے مربع کی بڑی ہے لہ چنانکہ مذکور صندبیض

نیچے بست دار و پرای نم دسته موبت واکر جبدول سوره ۳۰۷
مثلث

کپریه هند سینه رتیلیت نسبت و محبت نمود کنی حزب امام راعی

دیگر اسکارا چنین سخراج می نمایند با مضر

حنايم لف حسن سرسا هرمه ولا

لَهُمْ لِي وَلَكُمْ مِنْهُ
أَنْ يَعْلَمُوا أَنَّهُمْ
لَا يُنْهَا عَنِ الْحَقِّ

وَلِلَّهِ الْحُكْمُ وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰٓ بِرٍّ

هم از عذر نهاده و لوح مثلاً اس لفظ بگل نماید که می خواهد این را در میان
 بسته باشد و از آن بگذراند و از آن بگذرانند و از آن بگذرانند و از آن
 باقی میاند اعده ای این عدد این سند و همان عهدی که
 دوستی و حیچ بود در فناه اول کذا ششم و مرجع را تمام کردم این است
 حاصل شروع میورد با مشاهده ملانکه چون
 این لوح هزار جه است عدد عدل این
 لوح را بدست اوریم ۲۸۶ آلوه و این
 عدد دلیت که در زدایه چهارم و مثانند دخشم این لوح است و این عدد کا
 د دو حصه نمودیم هر حلقه سهصد و چهل و سه شش بیانه و یک طرح نمودیم و
 باقی را مستطیل نموده در افزش این در اوریم تصاویری نمودیم
 فهرس مثلاً این هذل و نصف هدل که هزار عذر بود طبق این اتفاق
 اسم ملکه تصاویری نمودیم ذوقم صدر معاشر بیان این اسم بحاجت

